

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۹۴، بهمن ۱۴۰۲

## "سیاهکل و جنبش مسلحانه"

(گفتگویی با رفیق اشرف دهقانی)

"پیام فدایی": "سیاهکل و جنبش مسلحانه" عنوان گفتگویی با رفیق اشرف دهقانی در پنجاه و سومین سالگرد رستاخیز سیاهکل و چهل و پنجمین سالگرد قیام پر شکوه بهمن ۱۳۵۷ می‌باشد که در تاریخ ۲۸ ژانویه ۲۰۲۴ در اتاق "بذرهای ماندگار" چریکهای فدایی خلق ایران در کلاب‌هاوس برگزار گردید. آنچه در زیر می‌آید متن پیاده شده این گفتگو برای علاقه‌مندان است. فایل صوتی این گفتگو در آدرس زیر قابل دسترسی است.

[https://www.youtube.com/watch?v=TqM\\_OQZRk4](https://www.youtube.com/watch?v=TqM_OQZRk4)

**رفیق مجری برنامه:** رفیق اشرف با توجه به اهمیت و نقش راهگشایانه حماسه سیاهکل در جنبش انقلابی مردم ما، در این فاصله افراد و نیروهای مختلفی درباره این رویداد آمدند و حرف زدند و بنابر اطلاعات خودشان درباره سیاهکل نوشته و گفته‌اند. در این مورد کم نوشته و گفته نشده است. ولی از آنجا که در خیلی از مواقع به نظر می‌آید که این اطلاعات با واقعیت انطباق نداشتند، روایت‌های مختلفی را ما شاهدیم که در این زمینه پخش شده. بنابراین برای اطلاع نسل جوان بگذارید اولین پرسش را **در رابطه با چگونگی و تعداد و پروسه شکل گیری دسته پارتیزانی جنگل مطرح کنم.**

**رفیق اشرف دهقانی:** قبل از هر چیز باید درود بفرستم به رزمندگان دلیر جنگل که با حمله به پاسگاه سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه در ایران، فصل نوینی را در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشودند. واقعیت هم این است که حماسه سیاهکل یک رویداد تاریخی در مبارزات مردم ایران است که راه اصلی مبارزه در ایران را آشکار کرد. این را هم باید یادآوری بکنم که در آن زمان رژیم شاه یک رژیم قدرقدرت و شکست‌ناپذیر تلقی می‌شد. این طور بود که گویا هیچ اپوزیسیونی هم نمی‌تواند در مقابلش بایستد. حماسه سیاهکل ضربه بزرگی به این تلقی و تصور زد.

حالا، با گرمی داشت یاد رزمندگان سیاهکل، اجازه بدهید مستقیماً به سئوال طرح شده بپردازم.

اگر خواهیم به طور مستند بر اساس اطلاعات موثق صحبت بکنیم، باید بگویم که به جز یک رزمنده یعنی رفیق احمد فرهودی، معاون دسته جنگل که این رفیق به گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" تعلق داشت، بقیه رزمندگان سیاهکل به گروهی تعلق داشتند که بعداً به اسم "گروه جنگل" معروف شد و سازمانده اصلی این گروه هم رفیق غفور حسن پور بود که کارهای مبارزاتی را با کمک رفقای دیگر گروه از جمله رفقا هادی فاضلی، سیف دلیل صفائی، اسکندر صادقی نژاد و حمید اشرف و بقیه پیش می‌برد. مبارزین این گروه همه‌شان به مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد داشتند و در تجربه به این واقعیت پی برده بودند که در شرایط جامعه ایران جوانان انقلابی پیشرو، فقط با توسل به مبارزه مسلحانه می‌توانند توده‌ها را به صحنه مبارزه بکشند و اعتقاد داشتند که فقط با دست زدن به مبارزه مسلحانه می‌شود توده‌ها را بسیج و سازماندهی کرد. البته هدف نهائی هم از بسیج و سازماندهی توده‌ها شکست دشمن با قدرت توده‌ها و رسیدن به یک جامعه سوسیالیستی بود.

با این اعتقاد، یک دسته پارتیزانی با فرماندهی رفیق علی‌اکبر صفائی فراهانی در شهریور ۱۳۴۹ در دره مکار در چالوس مستقر شد و کار شناسائی جنگل را آغاز کرد.

در رابطه با تعداد رزمندگان مسلح در جنگل می‌دانیم که رقم‌های متفاوتی گفته شده است. مثلاً بعضی‌ها رقم ۱۳ و بعضی‌ها رقم ۱۵ نفر را ذکر می‌کنند. ولی واقعیت این است که در شروع کار، دسته پارتیزانی از ۶ نفر تشکیل شده بود. ولی به تدریج ۴ رفیق دیگر هم از شهر به این دسته پارتیزانی اضافه شد و تعداد به ۱۰ نفر رسید. ولی یکی از این ۱۰ نفر بعد از این که آمد به جنگل و متوجه شد که قادر نیست با بقیه رفقا همراهی بکند، بدون آن که به دیگران اطلاع بدهد، آن منطقه را ترک کرد، به طوری که بقیه رفقا تصور کردند که او در جنگل گم شده است. امروز با اطلاعاتی که به دست آمده معلوم شده است که او گم نشده بود و دسته جنگل را ترک کرده بود. پس بنابراین، دسته پارتیزانی جنگل را ۹ رزمنده تشکیل می‌داد.

در مورد روندهای طی شده و مسائل مربوط به حماسه سیاهکل هم ما در برخی نوشته‌ها می‌بینیم که ایراداتی وجود دارد. ولی به صورتی که در ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق یعنی در نبرد خلق شماره ۲ نوشته شده، طرح حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل از دو ماه پیش طرح‌ریزی شده بود و کار شناسائی و تدارکات لازم برای این حمله هم در طی این مدت آماده شده بود. ولی در این حین، قبل از این که عملیات صورت بگیرد، به این رفقا خبر می‌رسد که تعدادی از اعضای گروه در شهر دستگیر شده‌اند. در نتیجه یکی از این رزمندگان یعنی رفیق هادی بنده خدا لنگرودی می‌رود تا به معلمی که در یک روستا با رفقا ارتباط داشت و کمک رفقا بود این خبر را

بدهد تا آن معلم خودش را از دسترس ساواک دور بکند. ولی متأسفانه نیروهای مسلح ساواک زودتر به آن روستا رفته بودند و آن معلم را دستگیر کرده بودند. در همان حال وقتی رفیق هادی لنگودی هم به آنجا می‌رسد او را هم دستگیر می‌کنند.

در همین زمان ۸ رفیق باقیمانده طبق نقشه از قبل طرح ریزی شده، در روز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل که مورد تنفر دهقانان آن منطقه قرار داشت، حمله می‌کنند. این انقلابیون در همان حال اعلامیه‌هایی هم که علیه رژیم شاه نوشته شده بود و ضرورت مبارزه مسلحانه را توضیح می‌داد، در میان مردم منطقه پخش کرده بودند.

این را هم بگویم که رزمندگان سیاهکل می‌بایست سه اصل طلائی چریکی که چه گوارا از انقلاب کوبا جمع‌بندی کرده بود را رعایت می‌کردند. یعنی "تحرك مطلق، عدم اعتماد مطلق و هشيارى مطلق".

طبق اصل تحرك مطلق، رزمندگان سیاهکل می‌بایست بعد از انجام عملیات‌شان خیلی زود خودشان را از آن منطقه دور می‌کردند. ولی آنها این کار را نکردند. به این دلیل این کار را نکردند که تصور می‌کردند که رژیم برای مقابله با یک دسته پارتیزانی، نیروی بزرگی را بسیج نمی‌کند در حالی که ساواک با اطلاعاتی که از دستگیرشدگان در شهر به دست آورده بود متوجه شده بود که یک دسته پارتیزانی در جنگل هست، در نتیجه، با حساسیت تمام به هر اقدامی که می‌توانست دست زده بود. از جمله کدخداها و متنفذین محل را بسیج کرده بودند و به آنها گفته بودند که تعدادی دزد و اشرا را به این منطقه آمده‌اند و شما موظف هستید هر جا آنها را دیدید، بگیرید و تحویل بدهید.

در این اوضاع رفیق صفائی فراهانی به همراه رفیق جلیل انفرادی و رفیق هوشنگ نیری که این رفیق در جریان درگیری در پاسگاه سیاهکل دستش تیر خورده بود، به خانه یک روستائی در آن حوالی می‌روند. رفقا در اینجا اصل "عدم اعتماد مطلق" را هم رعایت نمی‌کنند و با اعتماد به روستائیان، وارد آن خانه می‌شوند. بعد، وضعی پیش می‌آید که اهالی آن خانه به تصور این که این رفقا دزد و اشرا هستند آنها را دستگیر می‌کنند و به نیروهای دشمن تحویل می‌دهند.

واقعیت این است که عکس‌العمل دشمن برای مقابله با این دسته پارتیزانی خیلی خیلی شدید بود. چون مرتب تبلیغ کرده بودند که رژیم شاه بر همه جا مسلط است و ایران جزیره ثبات و امنیت است. به همین خاطر رژیم توسط ارتش و نیروهای مسلح دیگر، منطقه وسیعی را از زمین و هوا مورد محاصره قرار داد. حتی برادر شاه، غلامرضا پهلوی هم برای کنترل نبرد با دسته پارتیزانی، به منطقه سیاهکل فرستاده شده بود. به این ترتیب از ۱۹ بهمن تا اول اسفند، نبردهائی بین انقلابیون مسلح و نیروهای مسلح شاه در منطقه سیاهکل صورت گرفت. در جریان این درگیری‌ها سه تن از این رفقا یعنی احمد فرهودی و محمد علی محدث قندچی و عباس دانش بهزادی در جریان نبرد با دشمن در حالی که زخمی شده و یا رمقی برایشان نمانده بود، دستگیر شدند. گفته شده است که این نبردها در سرمای بین ۱۵ تا ۲۰ درجه زیر صفر صورت می‌گرفت.

آخرین نبرد رزمندگان سیاهکل در اطراف کوه کاکو بود. در اینجا رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سماعی در حالی که آخرین سنگر را حفظ کرده بودند با نیروهای دشمن می‌جنگیدند. این دو رفیق در اول اسفند از پا در آمدند و در همانجا شهید شدند، و باید گفت که با خونشان، سرخی راه ظفر نمون‌شان را در جنگل ترسیم کردند.

این که تعداد رزمندگان جنگل، گاه ۱۲ نفر اعلام می‌شود به این دلیل است که رژیم شاه در ۲۶ اسفند همان سال علاوه بر ۷ رفیق دستگیر شده در منطقه سیاهکل، ۶ رفیق دیگر از رفقای گروه جنگل که در شهر دستگیر کرده بودند را همراه آن ۷ نفر اعدام کرد که می‌شود ۱۳ نفر. یعنی رفقا غفور حسن پور، سیف دلیل صفائی، شجاع الدین مشیدی، محمد هادی فاضلی، اسکندر رحیمی مسچی و اسماعیل معینی عراقی. برخی‌ها این ۱۳ تن از انقلابیون تیرباران شده را با ۲ رفیق شهید در جنگل به عنوان ۱۵ شهید جنگل معرفی می‌کنند. اما همانطور که توضیح دادم تعداد دسته پارتیزانی در جنگل ۹ نفر بود.

**پرسش: سپاسگزارم رفیق اشرف از پاسخی که با توضیح جزئیات در مورد خود این رویداد دادید. هر حرکت بزرگ تاریخی به هر حال یک ضرورت‌هایی دارد. این یک قانونمندی است. بر این مینا باید بپرسم که به نظر شما چه ضرورت‌هایی در جامعه باعث شد که رزمندگان سیاهکل مبارزه مسلحانه را در جنگل شروع بکنند؟**

**رفیق اشرف:** اول بگذارید این را بگویم که شروع مبارزه مسلحانه از جنگل‌های شمال این حسن بزرگ را داشت که خبرش در سراسر ایران منعکس شد. چون شمال یک منطقه‌ای بود که درگیری در آنجا زیاد نبود و عکس‌العمل شنیدنی هم که رژیم نشان داد، به این امر کمک کرد که مردم متوجه بشوند که برخلاف تبلیغاتی که وسیعاً رواج داده شده بود، مردم دیدند که مبارزینی هستند که علیه شاه و رژیم شاه دارند مبارزه می‌کنند. در همان زمان، فضائی که بعد از سیاهکل در جامعه آفریده شد در یک شعر زیبا به خوبی منعکس شد که اولین شعری هست که بعد از سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه سروده شده است. در آنجا گفته می‌شود که: "آن که می‌گفت حرکت مُرد در این وادی خاموش و سیاه، برود شرم کند". این نشان می‌دهد که چقدر سکوت قبرستانی بر آن جامعه حاکم بود و این حرکت چه تکانی به جامعه داد.

اما اجازه بدهید قبل از پاسخ مستقیم به سئوال شما، مقدمه‌ای بگویم. ببینید، اگر به شرایط جامعه ایران بعد از اصلاحات ارضی شاه برگردیم می‌بینیم که با مسلط شدن شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران و حاکمیت بورژوازی وابسته، یک دیکتاتوری شدیداً قهرآمیز و نفس‌بر در ابعاد خیلی وسیع بر توده‌های مرم مسلط شد. البته می‌دانیم که قبلاً هم دیکتاتوری بود ولی بعد از مسلط شدن سرمایه‌داری وابسته در ایران این دیکتاتوری خیلی شدیدتر شد. دلیلش هم این است که دیکتاتوری بورژوازی وابسته که امروز هم در دوره جمهوری اسلامی بر جامعه ما حاکم است، حتی بسیار خشن‌تر از فاشیسم عمل می‌کند. این دیکتاتوری در دوره رژیم شاه هم مثل امروز هر گونه امکان تشکل طبقاتی را از کارگران و توده‌های تحت ستم دیگر اگر می‌خواستند مبارزات مسالمت بکنند، گرفته بود.

در این فضا، یکی از شاخص‌هایی که ضرورت مبارزه مسلحانه را آشکار کرد، رویداد ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود. در این تاریخ، شاه با نیروهای مسلح‌اش تظاهرات مسالمت آمیز مردم را به شدت سرکوب کرد و خون زیادی را بر زمین ریخت. بعد از این تظاهرات بود که به قول رفیق مسعود احمدزاده، دیگر هیچکس به مبارزه قانونی و پارلمانی و شیوه‌های سازماندهی کهنه اعتقادی نداشت و مبارزه مسلحانه با رژیم شاه به یک ضرورت تبدیل شد.

ببینید در تاریخ ایران، ما از کشتار ۱۵ خرداد به بعد شاهد حرکت‌های قهرآمیز پراکنده علیه رژیم شاه هستیم و می‌بینیم که ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه مطرح شده و گرایش به مبارزه مسلحانه هر روز قوت بیشتری می‌گیرد. مثلاً ما مبارزه مسلحانه بهمن فشقانی را در منطقه فارس داریم، یا مبارزه مسلحانه اسماعیل شریف زاده و ملا آواره را در کردستان. یا مثلاً می‌بینیم که در گروه جزئی به طور مشخص بحث دست زدن به مبارزه مسلحانه مطرح می‌شود. البته، هنوز با این که این گرایش‌ها وجود داشت ولی چرایی ضرورت مبارزه مسلحانه توسط پیشاهنگ انقلابی، هنوز جمع‌بندی و تئوریزه نشده بود، که این وظیفه تاریخی را گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" انجام داد.

در مورد رفقای گروه جنگل باید بگویم که این رفقا هم با درک ضرورت مبارزه مسلحانه که جامعه می‌طلبید، دست‌به‌کار شدند. در مورد این که چرا این رفقا به تشکیل دسته پارتیزانی در کوه و مناطق روستائی پرداختند، اگر ما به جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" رجوع کنیم در آنجا رفیق حمید اشرف می‌نویسد که رفیق صفائی فراهانی می‌خواست یک جنبش دهقانی برپا بکند. چون این رفیق هم مثل بسیاری از افراد مبارز آن دوره می‌دید که اصلاحات ارضی باعث خانه‌خوابی دهقانان شده است و می‌دانست که بین دهقانان و بوروکراسی حاکم تضاد شدیدی وجود دارد. در نتیجه اعتقاد داشت که با اصلاحات ارضی، زمینه انقلاب در روستا از بین رفته است. پس با این درک و با اتکاء به این واقعیت، رفقای جنگل می‌خواستند با اقدام به مبارزه مسلحانه، توده‌های روستائی را به مبارزه مسلحانه بکشند.

حالا اجازه بدهید یک جمله بسیار پرمعنا از رفیق صفائی فراهانی را هم در اینجا نقل بکنم که عمق دید این رفیق از مبارزه مسلحانه چریکی یا پارتیزانی که خودش دست‌اندرکارش بود را نشان می‌دهد. این رفیق گفته بود که "وقتی در طول مبارزه ما پاسگاه‌ها به پادگان‌ها تبدیل بشوند، معنایش این است که مبارزه مسلحانه ما رشد و گسترش پیدا کرده و دشمن را مجبور کرده که با قوای بیشتری به جنگ ما بیاید". یعنی این رفیق یک چنین چشم اندازی از مبارزه مسلحانه در جنگل داشت.

**پرسش:** ممنون رفیق اشرف. سئوال بعدی، خیلی‌ها سياهکل را سر آغاز جنبش مسلحانه و اعلام موجودیت و یا تولد چریک‌های فدائی خلق ایران می‌دانند. به عنوان رفیقی که از ابتدا در جریان تحولات و شکل‌گیری این جریان بودید، در این زمینه چه می‌گوئید؟

**رفیق اشرف:** این حرف که سياهکل سرآغاز جنبش مسلحانه در ایران هست، کاملاً درست است. ولی تولد چریک‌های فدائی خلق و اعلام موجودیت آن به جامعه دو موضوع متفاوت است که توضیح می‌دهم.

ببینید، همزمان با شکل‌گیری گروه جنگل و البته یک سال قبل از آن یعنی در سال ۱۳۴۶ رفقا امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده گروهی را بنیان گذاشتند که در نقاط مختلف ایران، یعنی در تبریز، مشهد، ساری و تهران گسترش پیدا کرد. انقلابیونی که این گروه را تشکیل دادند از طریق مطالعه مارکسیسم-لنینیسم و دست زدن به تحقیقات عینی از شرایط جامعه ایران، موفق شدند تئوری انقلاب ایران را تدوین بکنند که ما از آن به عنوان تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک اسم می‌بریم.

در تابستان سال ۴۹ از طریق ارتباط رفیق عباس مفتاحی با رفیق سیف دلیل صفائی و بعد با رفیق علی اکبر صفائی فراهانی بین گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" با "گروه جنگل" ارتباط برقرار شد. در این رابطه، دو اثر جاودان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" از رفیق پویان و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق مسعود احمدزاده همراه با نوشته‌های دیگر که واقعاً یکی دو تا نبودند و نوشته‌های زیادی بودند، در اختیار رفقای جنگل قرار گرفت.

رفقای گروه جنگل با مطالعه همه آن نوشته‌ها نظر و تئوری تدوین شده گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" را پذیرفتند. به این ترتیب زمینه و امکان ادغام دو گروه در هم به وجود آمد. درست به همین دلیل بود که رفیق

احمد فرهودی از گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" به کوه فرستاده شد که همانطور که توضیح دادم در آنجا معاونت فرمانده دسته پارتیزانی را به عهده گرفت. قرار بود ۱۰ رفیق دیگر هم از این گروه به دسته پارتیزانی در جنگل ملحق بشوند که این رفقا مشغول تدارک برای رفتن به جنگل بودند که درگیری‌ها و دستگیری‌ها در منطقه سیاهکل پیش آمد و این کار عملی نشد.

در رابطه با گروه جنگل، پس از همه کشتارها و دستگیری‌ها و اعدام‌ها که در کوه و شهر صورت گرفت از گروه جنگل ۵ رفیق باقی ماندند که عبارت بودند از رفقا حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیرو نذیری، محمد صفاری آشتیانی و منوچهر بهائی پور. با توجه به این که در این زمان یک تشکیلات منسجم، با روابط دموکراتیک و دارای یک تئوری انقلابی وجود داشت، یعنی همان تشکیلاتی که در سال ۱۳۴۶ توسط رفقا پویان، مفتاحی و احمدزاده بنیان گذاشته شده بود، رفقای باقیمانده از گروه جنگل همراه با دو رفیق مرتبط با خود یعنی رفقا شیرین معاضد و محمدعلی پرتوی به این تشکیلات پیوستند. بعد از این بود که این تشکیلات اسم خودش را چریک‌های فدائی خلق گذاشت و در اواخر فروردین ۱۳۵۰ با صدور ۱۳ اعلامیه اعلام موجودیت کرد، یعنی به جامعه اعلام کرد که چنین تشکیلاتی وجود دارد.

بنابراین، اگر از تولد چریک‌های فدائی خلق به مثابه یک تشکیلات انقلابی صحبت بکنیم باید به سال ۱۳۴۶ برگردیم. یعنی به چهار سال قبل از حماسه سیاهکل. اما این تشکیلات موقعی اعلام موجودیت کرد که رفقای باقیمانده از گروه جنگل به آن پیوستند. در نتیجه، چریک‌های فدائی خلق نماینده و بیانگر تلاش‌های مبارزاتی هر دو گروه شد.

**پرسش:** ممنون، اجازه بدهید کمی از آن واقعه و چگونگی تشکیل چریک‌های فدائی خلق بیائیم کمی این ورتو. همانطور که می‌دانید، برخی‌ها با گفتن این‌که بیش از ۵۰ سال از رویداد سیاهکل می‌گذرد آن را متعلق به گذشته نشان داده و حادثه‌ای جلوه می‌دهند که زمانش گذشته است. می‌خواستم بدانم که شما در این باره چه می‌گوئید؟

**رفیق اشرف:** خُب، از این که از رویداد سیاهکل بیش از نیم قرن می‌گذرد، این یک واقعیت است. اما می‌شود سؤال کرد که مثلاً از انقلاب مشروطیت چقدر می‌گذرد؟ از کمون پاریس چقدر؟ از انقلاب اکتبر چقدر؟ منظورم این است که بگویم که رویداد سیاهکل یک رویداد تاریخی است که مثل هر رویداد تاریخی دیگر درس‌های مبارزاتی خاص خودش را دارد. در نتیجه هر چند سال هم که از آن بگذرد باید آن درس‌ها رو یادآوری کرد و برای پیشبرد بهتر مبارزات برای امروز از آن حرکت و درس‌هایی که به جا گذاشته است، آموخت.

اتفاقاً رویداد سیاهکل چون حقانیت توسل به مبارزه مسلحانه در شرایط حاکمیت دیکتاتوری شدیداً قهرآمیز در ایران را نشان داد، بر راه انقلاب که امروز در شرایط حاکمیت دیکتاتوری باید طی بشود، پرتو افکنده است. ببینید، رزمندگان سیاهکل منتظر نبودند تا توده‌ها در شرایط خاصی دست به قیام بزنند و انقلاب همین‌طور پیروز بشود. آنها می‌دانستند که در شرایط دیکتاتوری خشن و بدتر از فاشیسم حاکم بر ایران، طبقه کارگر نمی‌تواند در مسیر مبارزات مسالمت‌آمیز به لحاظ سیاسی خودش را متشکل بکند و رهبری قیام توده‌ها را به عهده بگیرد. چون اگر قرار است که قیام توده‌ها رهبری بشود، طبقه کارگر باید قبل از آن توانسته باشد خودش را در یک ارگان سیاسی متشکل بکند، مثلاً در حزب خودش. قیام توده‌ها هم که رهبری نداشته باشد هر چقدر هم قهرآمیز باشد محکوم به شکست است. به همین دلیل هم این رفقا خودشان مبارزه مسلحانه را شروع کردند تا بتوانند از طریق مبارزه مسلحانه توده‌ای به جنگ دشمن بروند. پس وقتی به همین درسی که سیاهکل از خودش به جا گذاشته تکیه بشود، این وظیفه در مقابل نیروهای انقلابی قرار می‌گیرد. یعنی همین امروز که در شرایط مشخص امروز جامعه ایران، با تکیه بر پارامترهای موجود شرایط کنونی که مسلماً متفاوت از پارامترهای گذشته است، راهی برای سازماندهی مسلح توده‌ها پیدا بکنند. چون تنها راه رسیدن به آزادی، راه مبارزه مسلحانه توده‌ای است و نه قیام ناگهانی توده‌ها. در نتیجه باید راه سترونی که در فرمول "اعتصاب عمومی و بعد قیام مسلحانه توده‌ای" عرضه می‌شود، آن را باید طرد بکنند. این راه را معمولاً نیروهای مخالف مبارزه مسلحانه پیشاهنگ، در این فرمول تبلیغ می‌کنند. این راه را باید طرد کرد و راه مبارزه مسلحانه توده‌ای را دنبال نمود.

**پرسش:** باشد. حالا درست. ولی ما می‌دانیم که در بهمن سال ۱۳۵۷ یک قیام توده‌ای رخ داد که البته چون این قیام رهبری انقلابی نداشت و همانطور که شما هم به آن اشاره کردید و گفتید چون طبقه کارگر آن را رهبری نمی‌کرد، شکست خورد. ولی سؤال این است که چرا در ایران در زمان حکومت شاه مبارزه مسلحانه توده‌ای برپا نشد؟ در حالی که رزمندگان سیاهکل، همانطور که شما هم توضیح دادید، از مبارزه خودشان این چشم‌انداز، یعنی چشم‌انداز مبارزه مسلحانه توده‌ای را داشتند. خُب چرا؟

**رفیق اشرف:** راستش شما به نکته خیلی مهم و حساسی انگشت گذاشتید. ببینید، لازمه برپایی مبارزه مسلحانه توده‌ای تداوم راه رزمندگان سیاهکل بود. اگر قرار بود این راه پی‌گیری بشود، می‌بایست مطابق تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک عمل می‌شد. چون مطابق این تئوری، مبارزه مسلحانه علاوه بر شهر می‌بایست در روستاها هم جریان پیدا می‌کرد.

اتفاقاً، در آفیش این برنامه توجه من را شعار "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم" جلب کرد. این شعاری بود که در سال ۵۷ توده‌های هوادار چریک‌های فدائی خلق ایران آن را فریاد می‌زدند. این شعار به طور آشکار بیانگر

خواست توده‌ها برای برپائی مبارزه مسلحانه علیه دشمنان طبقاتی‌شان بود. اگر این شعار تحقق پیدا می‌کرد مبارزه مسلحانه توده‌ای در نقاط مختلف ایران برپا می‌شد.

البته در درجه اول، این وظیفه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بود که این خواست درست و به حق مردم ایران را متحقق بکند. ولی با تأسف باید بگویم که در دوره شاه، مبارزه مسلحانه صرفاً محدود به شهر شد، آنهم فقط در شکل تبلیغ مسلحانه. در نتیجه این سازمان از تعرض همه جانبه به ارگان‌های اقتصادی و نظامی رژیم باز ماند. در حالی که می‌بایست دسته‌های پارتیزانی را در مناطق خارج از شهر سازمان می‌داد و در هر منطقه‌ای که امکان داشت، می‌بایست به سازماندهی مسلح توده‌ها اقدام می‌کرد. اگر این کار انجام می‌شد، مبارزه مسلحانه توده‌ای در ایران می‌توانست پا بگیرد.

بعد از قیام بهمن ۵۷ هم با این که سازمان چریک‌های فدائی خلق (که به این اسم بود) در اقصی نقاط ایران نیرو داشت و حتی در برخی مناطق، خود توده‌ها برای تغییر مناسبات موجود دست به مبارزه مسلحانه می‌زدند، به شعار "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم" پاسخ نداد. چون، همانطور که می‌دانیم این سازمان بعد از قیام توسط یک باند تبهکار رهبری می‌شد که جز به سازش با رژیم جمهوری اسلامی، واقعاً به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کرد، و در این مسیر وظیفه خودش را حتی خلع سلاح توده‌هایی قرار داد که خواهان مبارزه مسلحانه توده‌ای بودند. مثل ترکمن صحرا و کردستان که خوشبختانه در کردستان مبارزه مسلحانه ادامه پیدا کرد.

**پرسش:** مرسی، ولی حالا این سنوالم مطرح است که درست است که مبارزه مسلحانه در شهر محدود شد. اما واقعیت این است که جنبش مسلحانه تأثیر زیادی در بالا بردن آگاهی مردم و کشیده شدن آنها به صحنه مبارزه داشت. حالا از شما بپرسم که با توجه به این که خود شما هم زن هستی، از نظر شما زنان چریک چه تأثیری در جامعه و به خصوص روی زنان دیگر به جا گذاشتند؟

**رفیق اشرف:** در این مورد باید بگویم که جنبش مسلحانه در کل و مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق در دهه ۵۰ با همه ضعف‌ها و اشتباهاتی که داشت، ولی این جنبش واقعاً تأثیری غیرقابل انکار در بالا بردن آگاهی انقلابی در زنان و مردان و به طور کلی توده‌ها و ارتقاء روحیه مبارزاتی در آنها داشت. این جنبش بود که در تداوم خودش شور و آگاهی مبارزاتی را در توده‌های میلیونی ایران ایجاد کرد و آنها را به صحنه مبارزه کشاند. این را هم می‌دانیم که همین توده‌ها بودند که در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به پاخاستند و موجب سرنگونی رژیم شاه شدند که صرفنظر از این که بعدش جمهوری اسلامی روی کار آمد، اما همین سرنگونی رژیم شاه، در جای خودش یک پیشرفت تاریخی بود.

اما در مورد تأثیر زنان چریک در جامعه، واقعاً هر چه در این زمینه گفته بشود کم خواهد بود. برای این که ما بتوانیم ابعاد این تأثیر را متوجه بشویم من توجه دوستان و رفقا را به جامعه مردسالار آن دوره جلب می‌کنم. درست است که در آن زمان، حجاب اجباری نبود و رژیم شاه کاری به طرز لباس پوشیدن زن‌ها نداشت ولی فرهنگ مردسالاری، فرهنگ غالب بر جامعه بود و ستم بر زنان و جنس دوم شمردن آنها، هم در قوانین حکومتی تثبیت شده بود و هم توسط آخوندها اشاعه داشت. وضع طوری بود که برای مردم هم، یعنی برخلاف امروز، برای خود مردم هم عموماً پذیرفته شده بود که مقام زن پایین‌تر از مقام مرد است.

در یک همچین وضعی، شرکت زنان در جنبش مسلحانه ضربه بزرگی به این فرهنگ مردسالاری زد. در آن زمان این تصور کاملاً طبیعی جلوه می‌کرد که زن برای انجام کارهای خانه و بچه‌داری و غیره آفریده شده و انتظار دیگری از زن نبود. ولی وقتی معلوم شد که در سازمان‌های چریکی، زنان دوشادوش مردان به طور مسلحانه با رژیم می‌جنگند، به تصور جنس دوم بودن زن ضربه خورد. مثلاً نبرد قهرمانانه مهرانوش ابراهیمی با نیروهای مسلح شاه به مثابه یک چریک فدائی خلق را در نظر بگیریم، می‌بینیم که این نبرد، واقعاً تحسین همه را در آن زمان برانگیخت. در همان زمان در گزارشات مختلف که به طور شفاهی مطرح می‌شد، نشان داده می‌شد که چطور زنان زحمتکش وقتی نبرد مسلحانه این زن شجاع چریک فدائی را می‌شنیدند و متوجه می‌شدند که چطور او با دشمن جنگیده، در خودش احساس قدرت می‌کردند. فکر می‌کردند پس زن هم می‌تواند چنین کارهایی بکند. کلاً، وقتی معلوم شد که زنان در جنبش مسلحانه شرکت دارند، این موضوع به تصور مرد بالاتر از زن در ذهن‌ها ضربه زد. در ضمن، در این مسیر یک مورد دیگه از تأثیرات برجسته شرکت زنان در جنبش مسلحانه، این بود که باعث شد زنان زیادی به صحنه مبارزه بیایند. یعنی هم بیایند در درون سازمان‌های چریکی مبارزه کنند و هم به طور وسیع در شکل‌های دیگر مبارزه شرکت بکنند. چون مبارزه اشکال مختلف دارد. پی‌جهت نبود که در سال ۵۷ که تظاهرات بزرگ توده‌ای برپا می‌شد، تعداد زنان شرکت کننده در آن تظاهرات آنقدر زیاد بود که حتی باعث حیرت خبرنگارهای خارجی شده بود. پس تأثیر رزم زنان چریک و مبارزه مسلحانه دلاورانه آنها علیه رژیم شاه را در اینجا هم که تعداد زیادی زن در آن تظاهرات شرکت می‌کردند، می‌شد دید.

**پرسش:** ممنون رفیق، درود بی‌کران به یاد و راه تمام زنان قهرمانی که در آن دوره حساس واقعاً در جنبش مسلحانه آمدند و نقش ایفاء کردند و جان خودشان را هم دادند، بعداً هم به الگوهای بی‌نظیری تبدیل شدند برای نسل بعد از خودشان در قیام و بعد از انقلاب.

واقعیت این است که تأثیر جنبش مسلحانه و به خصوص حضور زنان در جنبش مسلحانه، همانطور که شما گفتید در تغییر فضای مبارزاتی در جامعه و ضربه زدن به فرهنگ مردسالاری غیرقابل انکار است. در این رابطه

مطمئناً با جزئیات بیشتری می‌توانیم صحبت کنیم. ولی اجازه بدهید کمی مسیر صحبت‌ها را عوض کنیم. چون اخیراً شما دست به انتشار یک کتاب جدید زدید که اسمش "بررسی ضربات سال‌های ۵۴ و ۵۵ و ناگفته‌هایی از تاریخ چریک‌های فدائی خلق" است. حال، کمی هم در این باره سؤال کنیم و بپرسیم که اساساً چه نیازی باعث شد که شما به تحلیل ضربات سال ۱۳۵۵ آنهم در قالب یک کتاب با این همه کاوش و تحقیق با ریزبینی بپردازید؟

**رفیق اشرف:** خُب، این موضوع یکی از نکات ناروشن در تاریخ سازمان چریک‌های فدائی خلق و به واقع در تاریخ مبارزاتی مردم ایران بود. چون واقعیت این است که در اواخر سال ۵۴ و اوایل سال ۵۵، ساواک موفق شد ضربات پی در پی بسیار کاری بر سازمان چریک‌های فدائی خلق وارد بکند. در جریان درگیری‌های مسلحانه‌ای که در این مقطع بین چریک‌ها و نیروهای مسلح شاه به وجود آمد تعداد زیادی از چریک‌های فدائی خلق و از جمله کادرها و رهبری این سازمان یکی پس از دیگری کشته شدند. در این مسیر، خیلی‌ها هم دستگیر شدند و از این دستگیر شده‌ها هم بعضی یا خیلی‌هایشان شکنجه‌های شدیدی را متحمل شدند. کلاً در یک مدت کوتاه، خون‌های بسیاری بر زمین ریخته شد که واقعاً چه امروز که از آن یاد می‌کنیم و چه آن موقع برای کسانی که در جریانش بودند، خیلی دردناک بود.

با توجه به این که سازمان چریک‌های فدائی خلق با خط مشی مسلحانه شناخته می‌شد، خیلی از افراد سیاسی و حتی آنها که طرفدار چریک‌های فدائی خلق بودند بدون آن که تحلیلی داشته باشند و ارائه بدهند، فوری مطرح کردند که این ضربات و این همه جوان مبارز که کشته شدند، اینها نتیجه عملکرد مسلحانه سازمان بود و با این گفته، خودشان را محق دانستند که به قول معروف کاسه کوزه را بر سر شیوه مبارزه مسلحانه بشکنند و بگویند که این شیوه از مبارزه بود که چنان وضعیت فاجعه‌باری را به وجود آورد.

بعد از آن ضربات البته سازمان از بین نرفت (در آن زمان این تصور وجود داشت) و تعدادی باقی‌ماندند. البته تا سال ۵۶ برخی از رفقای سابقه‌دار که باقی مانده بودند مثل رفیق صبا بیژن زاده و یا رفیق کیومرث سنجر، رفقای که سال‌ها در سازمان فعالیت می‌کردند، آنها هم شهید شدند. در نتیجه از اعضای باقی‌مانده، مرکزی‌تی تشکیل شد که من از آن در این کتاب به عنوان مرکزیت سوم اسم بردم. این مرکزیت در ۱۶ آذر سال ۱۳۵۶ یک بیانیه صادر کرد و در حالی که سازمان چریک‌های فدائی خلق را طرفدار بیژن جزنی معرفی کرد، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" را مورد حمله قرار داد و اعلام کرد که تبعیت سازمان از نظرات مسعود احمدزاده دلیل آن ضربه‌ها بوده است. البته این افراد باقی‌مانده از ضربات، فقط اعلام کردند نه این که تحلیلی ارائه بدهند و دلیل و استدلالی بیاورند. در واقع فقط فتوا صادر کردند. بیانیه ۱۶ آذر به همین جا ختم نشد و نتایج وخیمی به دنبال آورد. با این بیانیه یک مشت افراد سازشکار که بعضی‌هایشان حتی سابقه فدائی هم نداشتند مثل فرخ نگهدار و علیرضا اکبری شاندریز به این دلیل که مخالف "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" بودند به درون سازمان چریک‌های فدائی خلق راه پیدا کردند. بر کسی هم پوشیده نیست که مجموعه این باند تأثیرات مخرب خودش را به خصوص بعد از قیام بهمن در جنبش انقلابی مردم ایران به جا گذاشت.

خُب، با توجه به مطالبی که به طور خلاصه مطرح کردم، این نیاز بود که یک کار پژوهشی تا حد ممکن همه جانبه صورت بگیرد تا معلوم شود که آیا چون سازمان داشت تئوری مبارزه مسلحانه رو در عمل پیاده می‌کرد، پس به این خاطر دشمن توانست آن ضربه‌های گسترده و سیستماتیک را به سازمان چریک‌های فدائی خلق وارد بکند؟ و یا برعکس، چون سازمان از این تئوری عدول کرده بود گریزی از آن ضربه‌ها نبود! به عبارت دیگر چون به تئوری مبارزه مسلحانه عمل نمی‌کرد، پس به طور اجتناب‌ناپذیر موجودیت سازمان از طرف دشمن در معرض خطر قرار داشت.

از طرف دیگر این پژوهش لازم بود تا به این سؤال هم پاسخ بدهد که آیا واقعاً سرنوشت سازمان چریک‌های فدائی خلق این بود که عده‌ای غیرانقلابی و اپورتونیست و سازشکار در شرایط سلطه جمهوری اسلامی، همانطور که می‌دانیم، بیایند و اکثریت این سازمان را به آستانبوسی ارتجاع ببرند؟! این کتاب به این مسائل پرداخته و با تکیه بر فاکت‌های عینی که غیرقابل انکار هستند، نشان داده است که زمینه‌ای که دست دشمن را باز گذاشت که آن ضربه‌های کمرشکن را در سال‌های ۵۴ و ۵۵ به سازمان ما وارد بکند، اتفاقاً عدول سازمان چریک‌های فدائی خلق از خط انقلابی خودش، یعنی تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بود.

به نظر من شفاف سازی در رابطه با آن ضربه‌ها و ارائه تاریخ واقعی از سازمان چریک‌های فدائی خلق \_ که واقعاً این تاریخ بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران را تشکیل می‌دهد\_ می‌تواند درس‌های گران‌بهایی را در اختیار نسل کنونی و نسل‌های بعدی قرار بدهد تا گذشته را توشه راهشان قرار بدهند و بتوانند مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران را با شفافیت و روشنی هرچه بیشتری طی بکنند.

**پرسش:** ممنون از شما، یکی دو سؤال دیگر هست که آنها را هم طرح کنیم. در رابطه با کتاب جدید که تازه منتشر شده و رفقا و دوستان می‌توانند از طریق سایت چریک‌های فدائی خلق ایران، "سپاهکل دات کام" در قسمت انتشارات و کتابفروشی الکترونیکی چریک‌های فدائی خلق ایران به راحتی تهیه کنند، من این طور که از جواب شما بر می‌آید این را می‌فهمم که ضرباتی که در واقع کمر سازمان چریک‌های فدائی را شکست، زمینه‌های سیاسی ایدئولوژیک داشت و نه تکنیکی و تاکتیکی. مطالعه کتاب هم این را روشن می‌کند. معنی این هم یعنی رشد خطوط نادرست در درون سازمان. می‌شود شما به ما بگوئید که این امر یعنی رشد خطوط نادرست در درون سازمان از کی شروع شده بود و چرا؟

**رفیق اشرف:** اول این را بگویم که خیلی‌ها، وقتی می‌خواهند آن ضربه‌های کمرشکن را بررسی بکنند، مطرح می‌کنند که سیاواک توانسته بود تلفن خانه‌های تیمی را کنترل بکند و شیوه‌های جدیدی در کار تعقیب به کار گرفته بود. یا گفته شده که برخی رفقا مسائل امنیتی را به درستی رعایت نمی‌کردند. اما همه اینها، فقط دلایل تکنیکی و امنیتی آن ضربه‌ها را مشخص می‌کنند. ولی تا حالا کسی دست به پژوهشی نروده و تحلیلی ارائه نداده است که مشخص بکند که سازمان چریک‌های فدائی خلق دارای چه نوع سازماندهی بود و چه ساختار تشکیلاتی داشت؟! چون ساختار تشکیلاتی با درجه ضربه‌پذیری از طرف دشمن ارتباط دارد. پس باید دید که ساختار تشکیلاتی سازمان چریک‌های فدائی خلق در آن مقطع بر اساس کدام خط سیاسی-ایدئولوژیک به وجود آمده بود که به دشمن امکان داد به طور پی‌درپی این سازمان را مورد حملات خونبار خودش قرار بدهد.

واقعیت این است که سازمان ما پس از یک دوره از فعالیت‌اش، از پی‌گیری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک باز ماند و از آن عدول کرد. بازترین نشانه این امر که دیگر خیلی مشخص است، یعنی نشانه مبنی بر عدم پیروی سازمان از تئوری مبارزه مسلحانه که کاملاً هم عیان و غیرقابل انکار می‌باشد، این است که سازمان همه نیروهایش را در شهر مستقر کرد و اصلاً مبارزه در خارج از شهر و در کوه و روستاهای کشور را کنار گذاشت.

بینید، اساساً، سازماندهی مسلح توده‌ها و تشکیل ارتش خلق برای مقابله با ارتش ضدخلق از طریق توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه عملی می‌شد. ولی متأسفانه سازمان ما به این مسأله مهم توجه نکرد و کاری که رزمندگان سیاه‌کل شروع کرده بودند را دنبال نکرد. در حالی که در کتاب رفیق مسعود احمدزاده با صراحت و به طور آشکار روی این موضوع تأکید شده بود. بنابراین، وقتی رهنمودهای تئوری مبارزه مسلحانه به کار گرفته نشد، خلایق به وجود آمد که تئوری‌های نادرست و غیر پرولتری آن خلایق را پُر کردند.

من در این کتاب با ارائه فاکت و سند نشان می‌دهم که سازمان چریک‌های فدائی خلق از اواخر سال ۵۳ رهنمودهایی را در عمل به کار بست که باعث شد که سازمان به جای گسترش مبارزه مسلحانه در شهر و در روستا به طور عمده شیوه "سیاسی‌کاری" را در دستور کار خودش قرار بدهد.

این توضیح را هم بدهم که در دهه ۴۰ و ۵۰ اصطلاح "سیاسی کار" به کسانی اطلاق می‌شد که تصور می‌کردند در شرایط دیکتاتوری فاشیستی‌ای که بر ایران حاکم است، با رفتن به کارخانه‌ها و تماس با صنف‌های مختلف از مردم می‌توانند آگاهی انقلابی و سوسیالیستی را به میان کارگران و زحمتکش‌شان ببرند و در شرایط دیکتاتوری به صرف کار مسالمت‌آمیز سیاسی‌کاری می‌شود آنها را بسیج و سازماندهی کرد و به قول خودشان کار سیاسی-تشکیلاتی کرد. ولی، این یک بیراهه بود که رفقای اولیه چریک‌های فدائی خلق و در رأس آنها رفقا امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده با نقد و نفی آن بیراهه، تئوری بن‌بست‌شکنانه خودشان را تدوین کرده بودند. اما متأسفانه، سازمان ما وقتی از خط اصلی چریک‌های فدائی خلق منحرف شد، اگر چه تاحدی هم به عنوان تبلیغ مسلحانه، عملیات مسلحانه هم می‌کرد ولی کار عمده و اساس فعالیت خودش را مثل "سیاسی کارها" رفتن به کارخانه‌ها و انجام کارهایی مثل دستفروشی و غیره قرار داده بود. بیراهه، واقعاً همین بود. وقتی به این بیراهه عمل کرد وضعی به وجود آمد که در اواخر یعنی قبل از ضربه‌های سال ۵۵، رفقای ما از اسلحه به طور عمده برای دفاع از خود استفاده می‌کردند ("دفاع از خود مسلحانه"). در حالی که براساس تئوری مبارزه مسلحانه، نه صرفاً دفاع مسلحانه بلکه تعرض و حمله همه جانبه به دشمن می‌بایست در دستور کار چریک‌های فدائی خلق باشد.

البته، می‌دانم برای کسانی که این کتاب را نخوانده‌اند، این صحبت‌هایی که من الان اینجا کردم ممکن است خیلی ثقیل جلوه بکند. ولی واقعیت این است که زمینه ضربات گسترده سال‌های ۵۴ و ۵۵، نتیجه عدول سازمان ما از خط پرولتری چریک‌های فدائی خلق یعنی تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک بود. یعنی این ضربه‌ها نتیجه غلبه خط‌مشی سیاسی‌کاری در سازمان بود. این خط یک باردیگر، ورشکستگی خودش را آشکار کرد و البته این بار به قیمت ریخته شدن خون بهترین فرزندان انقلابی مردم ایران. امیدوارم جوانان مبارز ایران بتوانند این کتاب را بخوانند و از تجربیات مطرح شده در این کتاب برای پیشبرد مبارزه‌شان علیه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم استفاده بکنند.

راستی، خط مشی سیاسی‌کاری را کمی بیشتر توضیح بدهم، اینها مخالف مبارزه مسلحانه پیشاهنگ و مبلغ راه مسالمت‌آمیز هستند، همان خطی که امروز هم برخی نیروهای سیاسی در خارج از کشور مدافع‌اش هستند. مثلاً از ایجاد کمیته‌های مخفی در کارخانه‌ها صحبت می‌کنند که گویا از طریق آن کمیته‌ها -حالا چطوری می‌خواهند تشکیل بدهند، بماند- گویا از آن طریق کارگران می‌توانند در حزب سیاسی خودشان متشکل بشوند. البته، اینها هم مثل گذشتگان‌شان فقط حرفش را می‌زنند. در حالی که رفقای صادق و انقلابی ما یعنی چریک‌های فدائی خلق در سال‌های ۵۰ به این خط عمل کردند که ورشکستگی‌اش هم کاملاً عیان شد.

پرسش: ممنون از توضیحات. اجازه بدهید به عنوان آخرین سؤال یک باردیگر از بررسی آن تحولات تاریخی یا از آن دوره بیرون بیائیم و سئوالی که در تکست‌ها هم آمده را مطرح کنیم. سؤال آخر این است که به باور شما با علم به همه تغییراتی که در ۵۰ سال گذشته در ایران رخ داده سیاه‌کل و جنبش مسلحانه در دهه ۵۰ پیامی برای شرایط کنونی و نسل جدید دارد و اگر دارد چه پیامی؟

رفیق اشرف: اجازه بدهید اول این تأکید را بکنم که در طی ۵۰ سال گذشته واضح است که خیلی تغییرات در ایران صورت گرفته است. ولی مسأله این است که با همه تغییراتی که در ایران صورت گرفته اما یک چیز در اساس تغییر نکرده است و آن ساختار اقتصادی-اجتماعی ایران می‌باشد. این خیلی مهم است که به آن توجه بشود. یعنی همانطور که در زمان وقوع سیاهکل، یعنی حدود ۵۰ سال پیش (حالا بیش از ۵۰ سال)، نظام سرمایه‌داری بر ایران حاکم بود، الان هم همان نظام یا سیستم بر جامعه ایران حاکم است و تازه گسترش خیلی زیادی هم پیدا کرده است. این را هم می‌دانیم یا باید بدانیم که سرمایه‌داری ایران ماهیتاً وابسته به امپریالیسم است. به همین خاطر هم روبنای این سرمایه‌داری، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز می‌باشد. این نوع دیکتاتوری، واقعیتی است که هم در زمان شاه وجود داشت و هم امروز مردم ایران با گوشت و پوست خودشان آن را لمس می‌کنند. پس، براساس این جمع‌بندی داهیانیه‌ی کمونیست‌های فدائی که می‌گوید: تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران بر اقتصاد کشور حاکم است، هر رژیمی بر سر کار بیاید -حالا مهم نیست چه شکلی داشته باشد و ادعاهای ایدئولوژیک‌اش چه باشد، غیر اسلامی هم باشد- الزاماً وقتی سیستم سرمایه‌داری حاکم باشد، یک دیکتاتوری خشن و قهرآمیز خواهد بود که زندگی را برای مردم غیرقابل تحمل می‌کند. این جمع‌بندی را باید به خاطر سپرد. بنابراین، اگر قرار است مردم ما، از کارگران گرفته تا کشاورزان و تا افشار زحمتکش و تحت ستم دیگر، به رفاه و آزادی برسند و حتی قشرهایی که چندان مشکل مالی ندارند ولی نمی‌خواهند تحت فشار دیکتاتوری باشند، باید حرکت مبارزاتی خودشان را براساس آن جمع‌بندی که گفتم، بر آن اساس قرار بدهند. به نظر من پیام بسیار مهم حماسه سیاهکل و کلاً پیام بنیانگذاران چریک‌های فدائی خلق، یعنی پیامی که امروز حتماً باید به آن توجه بشود، همین جمع‌بندی می‌باشد. از این جمع‌بندی این نتیجه حاصل می‌شود که مردم ما و نیروهای مبارز در جامعه نباید هدف مبارزه‌شان را صرفاً سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار بدهند. چون اگر می‌خواهند بر اهداف انقلابی و خواسته‌های طبقاتی‌شان برسند، اگر می‌خواهند یک جامعه واقعاً دموکراتیک و آزاد داشته باشند، باید در حالی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند خودشان را آماده بکنند که مناسبات اقتصادی-اجتماعی موجود را به نفع خودشان تغییر بدهند. یعنی کارخانه‌ها باید به تصاحب کارگران در بیاید. زمین‌های کشاورزی باید به کسانی تعلق بگیرد که رویش کار می‌کنند. به طور کلی باید ترتیبی داده بشود که منابع و ثروت‌های موجود در ایران که می‌دانیم که چقدر هم زیاد است و واقعاً ایران یکی از کشورهای ثروتمند دنیاست، به نفع مردم ایران از دست سرمایه‌داران در آورده بشود.

حُب، حالا اگر مردم شروع بکنند و این مناسبات را تغییر بدهند، واضح است که در این صورت، طبقه حاکم هم بی‌کار نمی‌ایستد بلکه با چنگ و دندان و با توسل به نیروهای مسلح خودش به مقابله بر می‌خیزد. در این شکی نیست. اتفاقاً در اینجا است که پیام مهم دیگر سیاهکل مطرح می‌شود. یعنی ضرورت دست زدن نیروهای آگاه جامعه به مبارزه مسلحانه و ایجاد تشکیلات سیاسی-نظامی. تشکیلات سیاسی-نظامی امروز باید به وجود بیاید که بتواند توده را بسیج و سازماندهی بکند و مبارزه مسلحانه توده ای را علیه دشمن برپا بکند. چون مبارزه مسلحانه توده‌ای دقیقاً برای متحقق کردن خواسته‌های طبقاتی مردم لازم است. باید نیروهای مسلح دشمن و در اساس ارتش ضدخلقی در هم شکسته بشود. چون، واقعیت این است که ارتش ضدخلقی حافظ نظام سرمایه‌داری می‌باشد که امروز بر جامعه ما حاکم است. یعنی اگر این ارتش نباشد سرمایه‌داری نمی‌تواند پابرجا بماند. در نتیجه بدون نابودی این ارتش با همه ضنائمش -من می‌گویم ارتش منظورم با همه ضنائمش است مثل سپاه پاسداران و غیره- باید اینها توسط توده‌های مسلح و سازماندهی شده در یک ارتش خلقی، نابود بشوند. چون اگر نابود نشوند رهائی دست نیافتنی است. این رهنمودی است که حرکت رزمندگان سیاهکل بر آن استوار بود که اتفاقاً جوانان مبارز ما امروز باید بر آن تأکید بکنند و با سازماندهی مسلح خودشان، این درس بزرگ را راهنمای حرکت مبارزاتی‌شان در شرایط کنونی قرار بدهند.

**رفیق مجری:** سپاسگزارم، امیدوارم خسته‌تان نکرده باشم. واضح است که سئوالات در همین حد که مطرح شد نبود و حتماً سئوالات دیگری مطرح هستند که در بخش پرسش و پاسخ می‌شود به آنها پرداخت.